



تخلیه اولین مرحله و ستون مراحل سیر و سلوک الی الله

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: تا زنگارهای قلب را نزدایی و رذائل را بیرون نکنی، جمال درونیات نمود نخواهد داشت.

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: تا زنگارهای قلب را نزدایی و رذائل را بیرون نکنی، جمال درونیات نمود نخواهد داشت.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله قرهی در سیمین جلسه درس اخلاق خود با موضوع مراقبه که در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد مطالبی بیان کرده که متن آن برای علاقمندان در پی می آید.

زنگار قلب را بزداييم، تا جمال درونی شهود يابد

اکتساب فضائل و خوبی‌ها، برای انسان، یک ایده‌آل است و همه، فی ذاته، دوست دارند در فضائل رشد کنند و وجودشان، پر از فضائل شود. اما مع‌الأسف گاهی انسان می‌بیند بعد از یک عمر، نه تنها در این فضائل، ورود پیدا نکرده، بلکه گناه، وجودش را فراگرفته است. دلیل این است که او باور نکرد، قبل از ورود به فضائل، نیاز به تخلیه و از بین بردن رذائل درونی است.

عشق به فضائل، همان خوبی‌ها و تقوای درونی است و بودن در رذائل، همان عجین شدن به فجور است که بشر به تقوا و فجور، عجین است، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» [۱]. او فی‌ذاته می‌خواهد اهل خوبی‌ها باشد و درونش پر از فضائل باشد، اما علت العللی که نمی‌تواند این فضائل را در درون خودش، تجلی بدهد و اعضاء و جوارحش، مرکز خوبی‌ها شود؛ این است که باور نکرد اولین قدم در این راه، مبارزه با رذائل است.

لذا بیان کردیم: اولیاء خدا، متخلّقین به اخلاق الهی و اعظم، در آن مراحل اربعه، اول مرحله را مرحله تخلیه قرار دادند. دلیل آن هم این است که تنها وقتی که رذائل، بیرون برود؛ فضائل، خودش را نشان می‌دهد و این، نکته بسیار مهمی است. اولیاء تمثیل می‌زنند، می‌گویند: مثلش، مثل آینه است، اگر آینه‌ای زنگار داشته باشد، تا این زنگار و غبار برطرف نشود، جمال در آن، شهود پیدا نمی‌کند. شهود جمال درونی انسان، به قلب سلیم است و قلب سلیم به وجود نمی‌آید، إلا به این که زنگار قلب که همان رذائل هست، از بین برود. اگر کسی بخواهد خودش را در آینه‌ای که پر از غبار و زنگار است، ببیند، آن آینه، جمال او را نشان نمی‌دهد. یعنی تا غبار و زنگار از آینه ندری، طبعاً جمال دیده نمی‌شود. ظهور و بروز جمال درونی انسان و فضائل او، در قلب سلیم است و معلوم است اگر این قلب، مبتلا به رذائل و گرفتار آن شد، حسنات و جمال درونی انسان را نشان نمی‌دهد.

جمال درونی انسان، همان سلیم بودن قلب است که تسلیم به فضائل و مکارم اخلاق و آیات حقیقی حقیقت الانسان شده است. حقیقت الانسان یعنی تجلی همه خوبی‌ها. اگر انسان به عنوان خلیفه‌الله از ناحیه خداوند تعیین شد؛ یعنی به او خطاب شد: ای انسان! تو جایگاه تجلی اسماء و صفات من هستی. و اسماء و صفات خدا یعنی همه فضائل و خوبی‌ها، یعنی مکارم اخلاق، یعنی قعودش، قیامش، سخن گفتنش و حتی سکوتش؛ همه زیبایی، جمال، فضیلت و اخلاق است. این هم برای بشر، میسور نمی‌شود إلا به از بین بردن رذائل.

اولیاء خدا بیان می‌کنند: این که شنیدید که مبارزه با نفس می‌گویند؛ یعنی مبارزه با رذائل، پلشتی‌ها، زشتی‌ها و هر آنچه زنگار آن تجلی‌گاه حقیقت الانسان (اسماء و صفات خدا) است. اسماء و صفات خدا، همه فضائل است، موقعی بروز پیدا می‌کند که دیگر چیزی به نام رذیله نباشد و این مبارزه و جهاد با نفس، یعنی از بین بردن همه این رذائل، تا آن معانی حقیقی ظهور پیدا کند.

نشانه انتظار حقیقی از دیدگاه آیت‌الله قاضی

علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی بیان می‌فرمودند: آیت‌الله قاضی به شاگردانشان، از جمله آقا سید هاشم حدّاد بیان فرموده بودند: اگر دیدید در کسی، همه فضائل آمد، یعنی باطل رفته است. تا باطل نرود، حق، نمودار نمی‌شود، «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» [۲]. آیت‌الله قاضی تمثیل زده و فرموده بودند: وجود مقدّس آقا جانمان، حضرت حجت‌بن‌الحسن‌المهدی (عج)، به عنوان آخرین مهره الهی برای هدایت بشر، موقعی ظهور پیدا می‌کند که حداقل محبّین، انتظار واقعی بکشند. بعد توضیح داده و فرموده بودند: نشانه انتظار، این است: یعنی من از وجود همه رذائل را پاک کردم و منتظر قدوم مبارک تو هستم. این هم نکته بسیار بکر و عالی است. پس اتفاقاً آن‌هایی که در اخلاق رشد می‌کنند، به حقیقت منتظرین واقعی هستند. معلوم است آن کسی که دچار رذائل باشد، اصلاً انتظار آقا را نمی‌کشد. انتظار وجود نازنین آقا را کسی می‌کشد که درون خودش را از رذائل پاک کرده باشد، به خصوص مثلث وجودی انسان. مثلث وجودی انسان، چشم، گوش و دهان است که باید این مثلث وجودی را کنترل کند و از همه رذائل پاک کند. یعنی این چشم نبیند، جز خدا. این چشم، گناه نکند، چون معلوم است چشم گناه‌بین، امام‌زمان‌بین نمی‌شود. مگر می‌شود گناه بکند، امام زمان را هم ببیند؟!

گوشی که سخن اغیار را بشنود، معلوم است سخن یار را نخواهد شنید. اصلاً معلوم است که یار او، همان اغیار هستند. اگر کسی، یار داشت، فقط سخن یار می‌شنود و لاغیر. گوش که به غیبت، تهمت، غنا و موسیقی‌های کذا و کذا باز شد، معلوم است دیگر انتظار آوای ملکوتی «أنا بقیة‌الله» را نخواهد داشت. آن کسی منتظر حقیقی آقا جان است که یک زمانی حضرت به کعبه

تکیه کند و اعلام کند: «أنا بقية الله»؛ که گوشش از رذائل پیک شود.

زمانی انسان می‌تواند به حقیقت «یابن‌الحسن» بگوید، یا وقتی اسم آقا را بر زبان می‌آورد؛ بالجد روحش پرواز کند و چنان با لذت و طعم شیرین، اسم آقا را بر زبان آورد که حالش، منقلب شود؛ که این زبان به دروغ، غیبت، تهمت، فحاشی، حرف لغو و ... باز نشود. از این دهان، لقمه شبهه‌ناک (نه لقمه حرام) وارد بطن و جوفش نگردد و ...

اما اگر این فضای دهان، آزاد، یله و رها بود و هرچه خواست خورد و هر لقمه‌ای از این دهان در درون انسان فرو رفت و این زبان، هر چه دلش خواست از غیبت، تهمت، دروغ، فحش و ... گفت؛ معلوم است که دیگر «یابن‌الحسن» نمی‌گوید و اگر هم بگوید، لقلقه زبان است. معلوم است چنین کسی استغفار نمی‌کند، اگر هم استغفار کند، همان فرمایش وجود مقدس مولی‌الموالی (ع) در نهج‌البلاغه است که وقتی در محضر آقا جان بیان کردند: «أستغفر الله ربی و أتوب إليه»، حضرت فرمود: «تکلتک أمک»، مادرت به عزایت بنشیند. عجب! مگر حرف بدی زد؟! مگر فحش داد؟! مگر حرف رکیکی زد؟! حضرت فرمودند: مگر نمی‌دانی شرایط استغفار چیست که تک تک می‌شمارند و به او می‌گویند: تو فقط به لقلقه زبان می‌گویی.

بیهوده نیست پیامبر عظیم‌الشأن (صلي الله عليه و آله و سلم)، بعضی‌ها را چنان در اوج بردند که ریگ بر دهان می‌گذاشتند که اگر می‌خواهند صحبتی کنند، اول یک مقدار، تأمل کنند که این سخن، سخن حق هست یا خیر؟ لذا اولیاء خدا گاهی با گریه، ندبه، حال خوش و وضعیتی عجیبی - که من در بعضی از بزرگان که توفیق شرفیابی به محضر مبارکش را داشتم، دیده بودم، ولی أسفا که انسان می‌بیند همه آن خوبان عالم رفتند - بیان می‌کردند: «استغفار می‌کنیم از استغفارمان!». خیلی عجیب است، استغفارمان هم نیاز به استغفار دارد. چون این‌ها لقلقه زبان است. اما آن کسی که به حقیقت استغفار می‌کند، حالش این است که این زبان، کنترل شده است.

جواب جوانی به سؤال آیت‌الله کمپانی در مورد شیرینی ذکر «لا إله إلا الله»!

آن آیت حق، مرحوم آیت‌الله محمدحسن اصفهانی معروف به کمپانی، می‌فرمودند: در حرم امیرالمؤمنین (ع) آرام نشسته بودم، داشتم زیارت می‌خواندم؛ دیدم جوانی، ذکر «لا إله إلا الله» دارد و هر آن گاهی در میان اذکار خود می‌گوید: «حلوه، حلوه، لا إله إلا الله، لا إله إلا الله»، چه شیرین است، چه شیرین است ذکر «لا إله إلا الله»! اگر این زبان، کنترل شد و این درون از همه رذائل، لقمه شبهه‌ناک و حرام، خالی شد؛ معلوم است یک ذکر، برایش شیرین می‌شود. آن وقت همان می‌شود که مرحوم آیت‌الله کمپانی می‌فرمایند: این جوان من را مبهوت خودش کرد، به ظاهر داشتم زیارت‌نامه می‌خواندم، اما تمام حواسم به سمت او رفت. به او نگاهی کردم و با خود گفتم: این جوان، چه می‌گوید؟! من به ظاهر عالم، یک عمر، «لا إله إلا الله»، گفتم، اما این جوان ذکر «لا إله إلا الله»، گرفته و گاهی وسطش می‌گوید: حلوه! حلوه! آره، خیلی شیرین است، چه شیرین است!

ایشان می‌فرمایند: مراقب بودم ببینم حال ایشان چیست، دیدم بعد از دقایقی بلند شد، به سمت ضریح مطهر مولی‌الموالی (ع) رفت، دستش را به پنجره‌های ضریح گرفت و شروع به صحبت با مولا کرد. به آرامی عرضه حال می‌کرد و بعد می‌گفت: «أنا مطيعك مولای»، «أنا عبدك مولای»، «أنا ذلیک مولای» و ... فهمیدم این جوان، چیز دیگری است. در همین حال، دست بر شانۀش گذاشتم و به او گفتم: دقایقی با شما کار دارم. گفت: چشم. آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، آن که در فقاقت و اصول، محشر بود، با آن جوان در کناری نشستند و به او گفتند: حالت را دیدم، می‌گفتی «لا إله إلا الله» شیرینی دارد، شیرینی آن چیست؟ به من یاد بده. آن جوان تأمل نکرد و گفت: شیرینی آن از درون است، نه از بیرون. اگر درونت را از همه رذائل، خالی کردی؛ شیرینی آن را درک می‌کنی. کسی نمی‌تواند از بیرون به تو بگوید چه خبر است. آیت‌الله کمپانی می‌فرمودند: آن جوان، من را متحول کرد؛ چون چنان جواب حکیمانه‌ای داد که من تا آن زمان، چنین جوابی نشنیده بودم.

شیرینی از درون است و تا رذائل را از درون خالی نکنی، شیرینی را درک نمی‌کنی. از بیرون نیست. کسی نمی‌تواند آن را توضیح بدهد و این، شرح‌دادنی نیست که شیرینی آن یعنی چه. بلکه شیرینی آن را باید درک کنی و این، ادراکی است. موقعی هم آن را درک می‌کنی که از درون، رذیله نداشته باشی. این، حالی است که اولیاء خدا دارند و این‌گونه تبیین می‌کنند و مثال آن را هم مانند آینه قرار می‌دهند که باید زنگارهای آن از بین برود، تا آن جمال حقیقی که فضائل است، نمود پیدا کند.

آینه‌ات دانی چرا غماز نیست؟! زانکه زنگار از رخس، ممتاز نیست!

آینه کز از زنگ آرایش جداست! بر شعاع نور خورشید خداست!

رو! تو زنگار از رخ او پاک کن بعد از آن، آن نور را ادراک کن

اگر انسان می‌خواهد آن نور فضائل و مقام تجلیه و بعد تجلیه و بعد فنا (این مراحل اربعه وصال) در او باشد، اولین مرحله، مرحله تخلیه است. این که رذائل را بشناسد و آن‌ها را بیرون بریزد. و الا مدام هم از فضائل بگویند، انسان هیچ نمی‌فهمد و درک نمی‌کند.

رذائل، سبب ضعیف شدن گیرنده درونی می‌شود!

گاهی اوقات، عده‌ای به بزرگان می‌گفتند: برخی از مطالب به درد مردم نمی‌خورد، لزومی ندارد چنین مطالبی را بازگو کنید - همان‌طور که به آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی هم چنین چیزی گفته بودند - اما خدا ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب را رحمت کند، ایشان می‌فرمودند: من هم می‌دانم شاید این‌ها به درد همه نخورد، منتها اگر رذائل در درون انسان‌ها نبود، دو کلمه از این فضائل کافی بود که برخی را به حد موت برساند. یعنی از بس با شنیدن این نکات حقایق الهیه‌ای که بزرگان تبیین می‌کنند، به وجد می‌آمدند و انقلاب درونی در وجودشان شکل می‌گرفت که حالشان، حال موت می‌شد. منتها می‌فرمودند: چون رذائل هست، فضائل را نمی‌فهمند.

یعنی اگر یکی از اولیاء خدا یا حتی یکی از معصومین(ع)، از اوّل فضائل را تا انتها بگوید، وقتی به زدائل گرفتار شده باشیم، معلوم است که اصلاً فضائل را نمی‌شنویم و درک نمی‌کنیم. ادراکات ما ضعیف شده و آن قوّه گیرایی در ما از بین رفته است. لذا ایشان می‌فرمودند: بعضی مواقع متوجّه نمی‌شوند، نگران نباشید. چون رذائل کاری کرده که آن گیرنده درونی ضعیف شده است و درک نمی‌کند که چه می‌گوییم. لذا اوّل باید این زنگار برداشته شود. چرا همین عبادات ظاهری اثر نمی‌گذارد؟! اگر جدّی، نماز، نماز بود؛ باید به عروج می‌رسیدیم. یا نعوذ بالله این «الصلاة معراج المؤمن»، دروغ است، یا اگر راست چرا برای ما محقق نمی‌شود؟! یک دلیل همین است که وقتی رذائل در درون انسان هست، صلاه، لقلقه زبان می‌شود. گیرنده درونی ضعیف شده و غبار و زنگار بر روی آن گرفته، لذا اوّل باید رذائل شناخته و پاک شود تا قوّه ادراک هم بالا برود.

آن وقت، مانند همان جوان می‌شود که یک مرد الهی، آیت‌الله محمدحسن اصفهانی معروف به کمپانی را جذب خودش می‌کند، آن هم با گفتن فقط یک «لا إله إلا الله»، نه نماز. مرحوم آقا تعریف می‌کردند و می‌گفتند: خود آسید محمدحسین کمپانی می‌گفتند: آقا! نمی‌دانید این جوان با چه حال و بشاشیتی می‌گفت: حلوه! حلوه! برای همین است که وقتی به او می‌گوید: چرا حلوه، حلوه می‌گفتی؟ می‌گوید: نمی‌توانم توضیح بدهم، این درونی است، شیخ! باید به این برسی، این تشریحی نیست، ادراکی است. بعضی چیزها را نمی‌شود شرح داد، باید به آن برسی. رسیدنش هم فقط به همین است که انسان در ابتدا از اوّلین مرحله این مراحل اربعه طی طریق کند؛ یعنی مرحله تخلیه را جدّی بگیرد. لذا تا نداند رذائل چیست و به دنبال از بین بردن آن‌ها نباشد، چه فایده عبادت کند؟! آن عبادت اثر نمی‌گذارد. اما اگر این‌طور شد، جدی نماز او، «الصلاة معراج المؤمن» خواهد شد.

خدا، طاقت دوری بنده‌اش را ندارد!

مرحوم آیت‌الله نخودکی در باب صلاة السالکین، نکته‌ای بسیار عالی تبیین می‌فرمایند. می‌گویند: همان‌طور که اذان، اذن از ناحیه خداوند تبارک و تعالی است که انسان به سمت پروردگار عالم بیاید، با او سخن بگوید و ملائکه و ... پشت سر او اقتدا کنند و این انسان که مشتاق به لقاء حضرت حقّ و معراج است، با شنیدن اذان به خواست خود می‌رسد؛ ملائکه الهی، مشتاق‌تر از او به به رؤیت جمال عبد الهی در صلاه هستند.

آیت‌الله نخودکی در ادامه پا را فراتر می‌گذارند و بیان می‌فرمایند: نه تنها ملائکه الهی، مشتاق‌تر برای زیارت عبد خدا هستند، بلکه خود خدا هم اشتیاقش بیشتر از آن‌هاست. همان‌طور که در قرآن فرموده: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» [۳] موقعی که فارغ می‌شوی، خودت را وصل و نصب کن. به تعبیر عامیانه یعنی خدا هم طاقت دوری بنده‌اش را ندارد. بنده هم می‌داند آن حال صلاه، حال تخلیه حقیقی از همه اغیار و اتصال به پروردگار عالم است، لذا صلاتش، معراج می‌شود، «الصلاة معراج المؤمن».

چه زمانی این‌طور می‌شود؟ آن موقعی که مثلث وجودی انسان (چشم، گوش و دهان یا زبان) تحت کنترل او باشد. اجازه ندهد لقمه شبهه‌ناک پایین برود، چون وقتی رفت و در بطن انسان قرار گرفت، آن لقمه، اثر خود را خواهد گذاشت. چون عالم، عالم اثر و مؤثر است و اصلاً شما نمی‌توانید کاری کنید که اثر نداشته باشد. لذا اثر خودش را می‌گذارد و انسان را بیچاره می‌کند. معلوم است آن وقت دیگر چه می‌فهمد؟! اولیاء خدا باز تمثیل زدند و فرمودند: در مثال مناقشه نیست، مثلاً اگر کسی پیسی داشته باشد، اما درمان نکند و فقط یک پماد بگیرد، روی صورتش بزند و بخواهد ظاهراً به صورت خود، جمال بدهد؛ معلوم است آن پماد از بین می‌رود و بیماری بیشتر می‌شود. اما اگر بخواهد پیسی او از بین برود، باید حقیقتاً درمان کند. حال، می‌گویند: عبادات ظاهری مثل پماد می‌ماند. اگر درون خود را از رذائل پاک نکند و امراض مختلفی که در درونش هست، درمان نکند و درصد علاجش برنیاورد، آن عبادات بی‌فایده خواهند بود. مثلاً معده، دهان یا دندان‌های او خراب است و بوی گندی می‌دهد، اما بیاید به صورت ظاهر عطر بزند؛ شاید در ابتدا خوشبو و معطر باشد، اما مدام بیماری‌هایش بدتر می‌شود و یک روزی این تعفن، تمام وجودش را می‌گیرد.

لذا اولیاء خدا چنین مثالی زدند تا ما متوجّه شویم که عبادت ظاهری مانند فضائل ظاهری است که اگر با وجود رذائل درونی‌اش، فضیلتی را یک عمر هم انجام بدهد، اما می‌بینی در آخر، تصوّرش این است که باید این فضیلتی را که انجام داده، حتماً در مقابل کسی بگوید و اگر نگوید، بی‌فایده است. لذا یک موقعی حسنه‌ای را انجام می‌دهد، مثلاً یک عمر به کسی کمک می‌کند، اما یک جا آن کار خود را برای نمایش دادن به دیگران برملا می‌کند و این، نشان می‌دهد که اصلاً کار او در تمام عمر برای خدا نبوده و برای نفس بوده است. چون یک موقعی که در تنگنا قرار می‌گیرد، می‌گوید: مگر من نبودم کمکت کردم؟! مگر من نبودم ...؟ این من، من کردن‌ها، معلوم می‌کند که از اوّل هم برای خدا نبوده است.

کریم، نیکوکاری‌هایش را بدهی خود می‌داند که باید بپردازد!

مولی‌الموالی، امیرالمومنین، اسدالله الغالب، علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) می‌فرمایند: آن‌ها که در اخلاق کریمانه رشد کرده‌اند و کریم شده‌اند؛ یعنی از رذائل بیرون آمدند وجودشان، از فضائل، پر شد، حالشان این است: «الکریمُ یَرى مَکَرمَ أفعَالِهِ دیناً عَلَیْهِ یَقْضِیْهِ» [۴]. کریم بزرگوار، نیکوکاری‌هایی را که انجام می‌دهد، بدهی‌ای می‌داند که به گردنش هست و باید قضایش کند. یعنی متّ نمی‌گذارد و برعکس مثل آن کسی که می‌خواهد طلب مردم را بدهد و به مردم، بدهکار است، آن کار کریمانه خود را مانند یک بدهی به گردن خودش می‌داند. «الکریمُ یَرى مَکَرمَ أفعَالِهِ» بزرگوار و کریم، کارهای خوب و اخلاقی و هر فعل کریمانه‌ای را که از او سر می‌زند، «دیناً عَلَیْهِ یَقْضِیْهِ» مانند بدهی‌ای می‌داند که گردنش هست. چون در او، دیگر لئامت و رذالت نیست، این‌طور می‌شود.

«اللّٰثِیْمُ یَرى سَوَآلِفَ إِحْسَانِهِ دیناً لَهُ یَقْضِیْهِ» [۵] اما اگر به رذائل گرفتار بود، وقتی یک کار خوب انجام بدهد، متّ می‌گذارد و

تازه می‌گوید: دیگران به من بدهکارند! لذا انسان لئیم، احسان‌هایی را که در گذشته کرده، بدهی به گردن دیگران می‌داند و حالا می‌گوید: باید بدهی من را پس بدهید. مثل کسی که قرض داده و حالا می‌گوید: قرض من را بده. لذا اگر رذائل باشد، مکارم نه تنها جلوه نمی‌کند، بلکه بعداً خودش را بد هم نشان می‌دهد.

پس این نکته بسیار مهم است، این که آن جوان، با ذکر گفتن خود، آیت‌الله کمپانی را دگرگون کرد و بعد به ایشان گفت: این شیرینی‌ها، ادراکی است و شرحی نیست؛ نشان می‌دهد که آن جوان، فهمیده! فهمیدن هم به جوانی و پیری نیست! به علم فقه و اصول دانستن و ... نیست! فقط به این است که انسان، مزکی بشود و در تربیت الهی، مرتباً بشود و جدی «تخلّقوا بأخلاق الله» را به واسطه از بین رفتن رذائل، شروع کند. و الا اگر این طور نبود، همان ظاهری است که پیسی گرفته و یک مقدار مواد به خودش زده که به واسطه این پماد و کرم نشان ندهد، اما درمان نکرده، لذا پیسی و مریضی و عفونت او زیادتر می‌شود و او را از بین می‌برد.

ظاهرش، چون قبر کافر پر حلل باطنش، قهر خدای عزوجل

ستون مراحل سیر و سلوک الی الله

اگر خاطر شریفتان باشد، در جلسه گذشته، سه حالت را در رذائل بیان کردیم که اول عصبه، بعد حلوه و بعد عجنه بود. یعنی اگر سعی در درمان و از بین بردن رذائل نداشته باشیم، کم کم به مرحله‌ای می‌رسیم که وجودمان با رذائل، عجین خواهد شد. لذا باید بدانیم که در مرحله اول حرکت خود، باید وجودمان را از این ناپاکی‌ها تخلیه کنیم، تا بتوانیم در طریق الی الله گام برداریم و آن مراحل اربعه که تخلیه، تجلیه و فناست را طی کنیم. اما آنچه مهم است، این است که همه این مراحل، به ستون تخلیه، وابسته است که اگر این ستون تخلیه، از بین برود، دیگر فایده ندارد. لذا اولیاء خدا، نکته‌ای را در این زمینه تبیین می‌کنند که خیلی زیباست، می‌گویند: اگر بخواهی به حقیقت به این راه، آگاهی یابی، باید بدانی که این سیر و سلوک الی الله، عنوان مراحل ندارد، بلکه فقط یک مرحله است که آن هم مرحله اول است و اگر آن مرحله شد، همه مراحل دو، سه و چهار، اصلاً موجود است و اصلاً دیگر مرحله‌ای نیست. پس علت العلل همین مرحله تخلیه است. بارها هم بیان کردیم که اولیاء خدا، حسب روایات شریفه حضرات معصومین(ع) تبیین کردند و می‌گویند: فقط و فقط راه میانبر، راه مستقیم و راه سریع و تند، فقط یکی است و آن، شناخت رذائل، تخلیه آن و ترک گناه است و الا انسان به جایی نمی‌رسد.

اگر جوان عزیزی مدام نزد بزرگان و اولیاء خدا برود که ما چه کنیم؟ یک راه میانبر به ما نشان دهید. همه بزرگان می‌فرمایند: شناخت رذائل و تخلیه آن، همین، دیگر مرحله‌ای ندارد. اگر این مرحله درست شد، آن مراحل دیگر هم درست می‌شود. پس اگر ما این مرحله را نشناسیم و با رذائل مبارزه نکنیم، آن وقت بخواهیم در مراحل دیگر طیّ طریق کنیم، محال است و اصلاً شدنی نیست. مثلث این است که کسی حروف الفبا را نداند، بعد بگوید: من می‌خواهم به کلاس دوم بروم و درس بخوانم! تا حروف الفبا را ندانی، مراحل بعد اصلاً محقق نمی‌شود. تا رذائل را نشناسیم و با آن‌ها مبارزه نکنیم، معلوم است مراحل دیگر محقق نمی‌شود.

اولیاء الهی، دلیل این مطلب را به زیبایی بیان کردند، فرمودند: جلوه تمام رذائل و تمام فضائل، در یک جایگاه، است؛ یعنی جایگاه بروز و ظهور آن‌ها، یکی است و آن، قلب است. لذا اگر به بدی‌ها احاطه شد، معلوم است که فضائل نمودی پیدا نمی‌کنند. همان که ابوالعرفا هم فرمودند که در این حالت، حتی اگر ناب‌ترین معارف الهیه را - که یکی از آن‌ها اولیاء خدا را دگرگون می‌کند و حال عجیبی می‌کند - هم بگویند، متوجه نمی‌شود و هیچ اثری در او نمی‌گذارد؛ چون این قلب به رذائل احاطه شده است.

دوری رذائل و شیاطین، از قلب و نظر به ملکوت!

بیهوده نیست که پیامبر اکرم، خاتم رسل(ص) فرمودند: «لَوْ أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحْمُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَتَنظَرُوا إِلَى الْمَلَكُوتِ» [۶] این روایت را هر چه بخوانی و تکرار کنی، کم است. با لو آمده؛ یعنی شرطیه است. اگر شیاطین، دور قلب بنی‌آدم را احاطه نمی‌کردند، آنچه را در آسمان‌ها و زمین و ملکوت است، می‌دیدند. این که اولیاء الهی، از همین جا، هفت آسمان را می‌بینند و این که همه زمین و آسمان‌ها در احاطه اولیاء الهی است؛ یک دلیلش همین است. این را پیامبر(ص) فرمودند، اگر غیر معصوم بیان می‌کرد، ولو یک عارف بزرگ، ولو یک تالی‌تلو معصوم، شاید خیلی‌ها باور نمی‌کردند. این که فرموده: شیاطین به قلب، احاطه پیدا نکنند؛ یعنی انسان، قلبش را از رذائل پاک کند. چون رذائل، همان شیاطین درونی انسان هستند. «أَعُوذُ بِاللّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ يَحْضُرُونَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، پناه می‌بریم به خدای متعال از این که حاضر بشوند.

لذا می‌فرمایند: اگر این رذائل، قلب بشر را احاطه نکنند، آن وقت است که این انسان و این بنی‌آدم می‌دیدند آنچه را در آسمان‌ها و زمین و ملکوت است. دقت کنید که پیامبر عظیم‌الشأن(ص) بیان نمی‌فرمایند: به قلب می‌دیدند. خدا شاهد است به چشم ظاهر دنیا می‌دیدند. لذا نمی‌خواهیم بگوییم: این، ادراکات عقلیه، یا ادراکات نفسانیّه و قلبیه است و به عنوان طهارت نفس تبیین کنیم، هر چند طهارت هم هست، اما با همین چشم ظاهر، با همین گوی کوچک می‌توان ملکوت را دید، «لَتَنظَرُوا إِلَى الْمَلَكُوتِ». اما شرط گذاشتند و آن، این که رذائل نباید باشد و این قلب باید از احاطه شیاطین دور باشد تا به آن مطالب برسد. لذا اولیاء خدا، از جمله ملای نراقی صاحب جامع السعادات، بیان می‌فرمایند: اتفاقاً همین گناهان و رذائل است که اجازه نمی‌دهد آن فضائل انسان، بروز پیدا کند. یکی از آن فضائل، نظر به ملکوت آسمان‌ها و زمین است که این رذائل، اجازه نمی‌دهد. اگر رذائل از بین برود، آن وقت است که یکی از این فضائل بروز پیدا می‌کند و آن، دیدن ملکوت آسمان‌ها و زمین

است.

این که کسی نعوذ بالله بگوید: من وجود آقا جان را دیدم - این را بدانید که اولیاء خدا هیچ موقع نمی‌گویند، مگر این که گاهی دیگران خودشان متوجه شوند او، حقه‌باز است و دکان و بازار راه انداخته است. اما اولیاء خدا در این باره می‌گویند: اگر رذائل از بین برود، اصلاً نیاز نیست تو دنبال آقا بروی، آقا خودشان تو را انتخاب می‌کنند و رؤیت آن جمال بی بدیل، میسر است. منتها به یک شرط و آن، این که شیاطین که همان رذائل باشند، از وجود انسان پاک شود. در آن صورت معلوم است که وقتی طاهر باشی، آقا دوستت دارد، آقا دنبالت می‌فرستد و تو نیازی نیست دنبال آقا بدوی. آقا، آقای کریمی است. مدام چهله بگیریم، مدام ذکر بگوییم و ... که آقا را ببینیم، به درد نمی‌خورد. عزیز دلم! چهله‌ها موقعی به درد می‌خورد که این قلب، این مرکز وجود، از رذایل پاک شود، آن موقع اثر دارد.

مجالست‌های معنوی؛ راهی برای از بین رفتن رذائل

در این زمینه، روایتی وجود دارد که خیلی آن را شنیدید، یک مقداری از آن را توضیح می‌دهم و مابقی آن، به فضل الهی و به شرط حیات، برای هفته آینده می‌ماند. اولیاء الهی نکاتی را در این باره بیان کردند که نکات بسیار زیبا و راهگشا و عجیبی است که ان شاء الله بیان می‌کنیم. آن روایت، این است از پیغمبر اکرم، محمد مصطفی (ص) که فرمودند: «إِنَّ لِرَبِّكَم فِی أَیَّامِ ذَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ لَعَلَّهٗ أَنْ یُصِیْبَکُمْ نَفْحَةٌ مِنْهَا فَلَا تَشْقُونَ بَعْدَهَا أَبَدًا» [۷]. خدای متعال، ذوالجلال و الاکرام، در دوران زندگی شما نسیم‌های فیض بخشی را برای شما قرار می‌دهد ...

محال است پروردگار عالم، در زندگی یک یک ما، ولو نفعه و نسیم کوتاهی، از فیوضاتش را قرار نداده باشد. مثلاً ولیّ خدایی را جلو پایمان می‌گذارد، یک مجلس باصفایی را به ما نشان می‌دهد، یک حال خوشی را برای ما قرار می‌دهد و ... در ادامه می‌فرمایند: خودتان را در مقابل آن قرار بدهید «فَتَعَرَّضُوا لَهُ»؛ یعنی دیگر رهائش نکنید، دیگر آن مقام را بگیرید و جلو بروید. چون معلوم نیست همیشگی باشد. عزیز دلم! معلوم نیست، این صفایی که شما جوانان دارید، همیشگی باشد. خدا گواه است بین و بین الله، من خیلی مواقع، به حال، صفا و این وضع درونی شما جوان‌ها غبطه می‌خورم، اما فرزند عزیزم! تصوّر نکن همیشه این طور است. اگر یک زمانی این نفحات برایت آمد، این را گرفتی و رها نکردی، کلاً برنده‌ای، اما اگر شیطان فریبت داد، رهائش کردی و مجالس خوب را رها کردی، آن وقت گرفتار می‌شوی.

اولیاء خدا یکی از راه‌های برون‌رفت از رذایل را جلیس خوب می‌دانند. جلیس یعنی آن کسی که انسان با او همنشین است. حال، ما کدام همنشین خوب را داریم؟ مجالسی که مؤمنین و جوان‌های باصفاها در آن هستند، خیلی عندالله و عندالملائکه ارزش دارد، ملائکه فوج فوج به زمین می‌آیند و به آن مجلس، هبوط می‌کنند. البته بین و بین الله، صفای جوان‌هایی که در مباحث اخلاق، دور هم جمع می‌شوند، مهم است، حال، ولو از زبان بدبختی مثل من هم باشد. کجا هستند آن اولیاء؟! کجاست عزیزالله و عزیزالحجّه، آیت‌الله خوشوقت کجاست آیت‌الله حق‌شناس کجاست آیت‌الله مشکینیکجاست ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب کجایند آن مردان الهی؟! این مردان الهی رفتند، این اعظم، این بزرگان، این صاحب نفس‌ها، رفتند. چه کنیم از بد روزگار که قرعه به نام ما افتاد و امر کردند و الا خدا را گواه می‌گیرم که اصلاً من از پ بحث اخلاق فراری بودم، چون می‌بینم متخلّق می‌خواهد. مگر شوخی است اما امر کردند و من هم آن موقع، دیگر مجبور به اطاعت شدم، اما الان هم خدا گواه است، خطاب به نفس خودم می‌گویم. اما همین دور هم بودن و این مجالست‌های معنوی اثر می‌گذارد. لذا یکی از راه‌های برون رفت از قضایای رذایل، جلیس خوب است.

پیغمبر اکرم، محمد مصطفی (ص) بیان می‌فرمایند: «إِنَّ لِرَبِّكَم فِی أَیَّامِ ذَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ» نفحاتی برای شما می‌آید، اما همیشگی نیست. «فَتَعَرَّضُوا لَهُ»، خودتان را در معرض آن قرار بدهید و جدا نکنید. لذا یکی از راه‌هایی که انسان، آرام آرام رذایلش را بشناسد و سعی در از بین بردن آن‌ها نماید، همین مجالس است که می‌تواند از خدا مدد بگیرد و بخواهد.

کلید ورود به قلب امام زمان/ چه کنیم نسخه شبانگهی را از یاد نبریم؟

یکی از راه‌ها هم همین است که با وجود مقدّس آقا جان حرف بزنیم. بارها بیان کردم که شب‌ها، وقتی دیگر به تعبیری مسواکت را هم زدی و می‌خواهی بخوابی، با آقا حرف بزن. اگر راه دیگری هم بخواهم برایتان بگویم، این است که در آن صحبت‌هایی که هر شب با آقا جان دارید، به آقا جان بگویید: آقا جان! ظاهر کار سنگین و سخت است. من خودم توفیق ندارم از رذایل بیرون بیایم. قربانت بروم! مولای من! سیّد من! آقا جان! برای ما دعا کن. یک نگاهی به ما بیچاره‌ها کن که حال ما تغییر پیدا کند. شب‌ها با آقا حرف بزنم.

یک دلیل و برهانش را هم گفتم، گفتم: می‌دانید «التّوم»، «أَخ الموت» است، اگر خوابیدی و دیگر بلند نشدی، ملک‌الموت می‌آید، سینه را بو می‌کند و بر اساس آن، جان را می‌گیرد. معلوم است وقتی کسی، آخرین حرف‌هایش با امام زمان باشد، این سینه، بوی امام زمان می‌دهد و مهدوی است. لذا ادب به خرج می‌دهد و به این خاطر، جان‌کندن او، آسان می‌شود.

خود این بودن با آقا ما را از رذایل نجات می‌دهد. از آقا بخواهیم رذایلمان از بین برود. یکی از راه‌هایی که شب بتوانید این توفیق را داشته باشید، این است که در طی روز، در هر ساعت، لحظاتی را به یاد آقا باشید. آن هم ولو شده به خواندن همین دعای سلامتی آقا. در دعای سلامتی آقا می‌خواهی که «اللّهُمَّ کن لولیک» تا آن جایی که می‌گویی: «فی هذه الساعه و فی کل الساعه» خدا! در این ساعت و در همه ساعات محافظ او باش «ولیا و حافظاً وقائداً و ناصراً و دلیلاً و عیناً حتّی تسکنه ارضک طوعاً» کی می‌شود که ایشان بیایند؟ یعنی می‌شود باشیم و آن زمان را ببینیم؟! لذا همان‌طور که در دعا می‌گوییم: «فی هذه الساعه و فی کل الساعه» و از خدا درخواست می‌کنیم که در هر ساعت، محافظ او باشد، پس من و تو هم باید در هر ساعت، به

یاد آقا باشیم، ولو شده با همین دعا باشد. ساعت ۶ صبح یک مرتبه بخوان، ساعت ۷ یک مرتبه، ساعت ۸ یک مرتبه، ساعت ۹ و ... همین طوری در هر ساعات شبانه روز.

برای این که یادت هم نرود و اولش هم تمرین کنی، عیبی ندارد که برای خودت زنگ بگذاری. چون ما با محسوسات و ملموسات کار داریم و گاهی هم در این دنیای وانفسا، حواسمان پرت می شود. دیدید یک موقعی کسی کار دارد، زنگ تلفن همراهش را تنظیم می کند که من بدانم فلان ساعت قرار دارم. حالا در هر ساعت، ساعتت را کوک کن که زنگ بخورد و بگو: الآن قرار من با امام زمانم است. الآن ساعت صحبت کردنم با آقا جانم است. ولو به این که چند لحظه دعای سلامتی آقا را بخوانی، خوب است. وقتی این کار را کردی، شب دیگر یادت نمی رود. شب موقع خواب که می خواهی بخوابی، احساس می کنی یک چیزی گم کردی، بعد می فهمی که با آقا حرف نزدی.

دقیقی با آقا جان حرف بزن، بخواه، بگو: آقا جان! این رذایل گرفتارم کرده، این رذایل من را احاطه کرده، این رذایل من را بدبخت می کند. این جلوات ظواهر دنیا، من را بیچاره کرده، فرییم داده، یک عنایتی کن، ای عین الله الناظره! تو چشم خدا هستی، به من بیچاره هم یک نگاهی کن.

سعی هم بکن که اگر توانستی بعد از خواندن این دعای سلامتی، یک فاتحه هم برای مادرش حضرت نرجس خاتون بخوانی، عجیب آقا مادرشان را دوست دارند و این، کلید ورود به قلب آقا جان است.

پی نوشتها

[۱]. شمس / ۸.

[۲]. إسرائ / ۸۱.

[۳]. شرح / ۷.

[۴]. غرر الحکم : ۲۰۳۱.

[۵]. غرر الحکم : ۲۰۳۲.

[۶]. بحار الأنوار : ۳۹/۵۹/۷۰.

[۷]. کنز العمال : ۲۱۳۲۴.